



صنم وکیل

گالیپ دالای

مدیر برنامه خاورمیانه
چتم هاوسمدیر برنامه ترکیه در
چتم هاوس

RS دست ترامپ به بگرام نخواهد رسید

ترامپ در یک پست در وبسایت Truth Social در تاریخ ۲۰ سپتامبر، طالبان را تهدید و اعلام کرد: «اگر افغانستان پایگاه هوایی بگرام را پس ندهد... اتفاقات بدی خواهد افتاد!» او اکنون می‌خواهد پایگاه نظامی که زمانی به عنوان بخشی از توافق نامه خروج ایالات متحده که در دولت اولش در سال ۲۰۱۹ امضا شد، بر سر آن مذاکره کرده بود، پس گرفته شود. به‌طور غیرمنتظره‌ای، طالبان به سرعت این درخواست را رد کردند و خاطر نشان کردند: «طبق توافقی نامه دوحه، ایالات متحده متعهد شده است که «از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان استفاده یا آن را تهدید نکند و در امور داخلی آن دخالت نکند، و با توجه به اینکه چین اکنون عمیقاً در افغانستان پس از جنگ نفوذ کرده است، احتمالاً پکن اطمینان حاصل خواهد کرد که این تهدید چیزی بیش از یک اظهار نظر فی البداهه دیگر نباشد که نباید به معنای واقعی کلمه یا جدی گرفته شود. از اوایل سال ۲۰۲۵، ترامپ از بگرام، نه به عنوان یک هدف نظامی، بلکه به عنوان یک مهره شطرنج استراتژیک در رویارویی گسترده‌تر خود با چین یاد کرده است. او این پایگاه را «یک ساعت با جایی که چین سلاح‌های هسته‌ای خود را می‌سازد» فاصله دارد، توصیف کرده و آن را به عنوان یک پایگاه مهم مرزی که ایالات متحده هرگز نباید از آن دست می‌کشید، معرفی کرده است. از نظر ترامپ، بازپس‌گیری بگرام، تسلط آمریکا را در منطقه‌ای که به اعتقاد او در حال حرکت به سمت مدار پکن است، دوباره برقرار می‌کند. این همچنین یک روایت سیاسی قدرتمند است: آنچه را که باین از دست داده، بازپای قدرت و نشان دادن عزم آمریکا در دورانی که شاهد افول است، بازپس بگیرد. اما در حالی که ترامپ در مورد بازپس‌گیری بگرام صحبت می‌کند، چین با قیل و ارد عمل شده است. پس از خروج ایالات متحده در سال ۲۰۲۱، پکن وقت زیادی را برای گسترش نفوذ خود تلف نکرد و در سال ۲۰۲۳ به اولین کشوری تبدیل شد که سفیر طالبان را پذیرفت. در اگوست ۲۰۲۵، وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، برای مذاکرات سطح بالا از کابل بازدید کرد که طی آن پکن به ذخایر معدنی گسترده افغانستان، از جمله لیتیم، مس و اورانیوم، و گسترش تجارت و ارتباطات زیرساختی تحت ابتکار کمربند و جاده خود ابراز علاقه کرد. برای چین، افغانستان اکنون یک شریک استراتژیک حیاتی است. حضور نظامی مجدد ایالات متحده این منافع را تهدید می‌کند و بعید است که پکن در صورت تلاش واشنگتن برای بازگشت به منطقه، بی‌سرصدا دست روی دست بگذارد. برخی از تحلیلگران معتقدند که درخواست ترامپ ممکن است کمتر در مورد بازپس‌گیری واقعی بگرام و بیشتر در مورد ایجاد اهرم فشار باشد. این می‌تواند یک ابزار چانه‌زنی باشد، یک گشایش حداکثری به منظور به دست آوردن چیزی کوچکتر، مانند بازگرداندن بخشی از ۷ میلیارد دلار سلاح آمریکایی که در جریان خروج نیروهای آمریکایی باقی مانده است. او ممکن است در آرزوی برخی امتیازات، تضمین‌هایی در مورد حفاظت از حقوق اقلیت‌ها یا تعهداتی برای محدود کردن پناهگاه‌های امن تروریست‌ها دریافت کند، اگرچه نگرانی‌های مربوط به دانش‌خراسان و سایر گروه‌های تروریستی واهی بوده است. به گفته هلنا ملکیار، سفیر سابق افغانستان در ایتالیا، «ایالات متحده در بسیاری از کشورهای دیگر پایگاه نظامی دارد، اما این لزوماً به معنای رابطه استعماری نیست؛ ژاپن، آلمان، قطر یا بحرین را در نظر بگیرید. او اضافه می‌کند: «با این اوصاف، من شک دارم که ایالات متحده نیاز فوری به بگرام داشته باشد، با توجه به اینکه پاکستان از سال ۱۹۵۹ به پایگاه‌های هوایی خود دسترسی داده است. در واقع، پایگاه‌های هوایی در خیبر پختونخوا و پنجاب حتی از بگرام هم به چین نزدیک‌تر هستند.» از نظر مواضع شفاهی ترافد ترامپ نیز خوب عمل می‌کند و به او اجازه می‌دهد خروج باین از افغانستان را به عنوان یک اشتباه تاریخی مطرح کند. اما چه این یک بلوف باشد و چه یک هدف واقعی، این لفاظی‌ها خطرات را افزایش می‌دهد و قدرت‌های منطقه‌ای مانند چین، روسیه و حتی طالبان از نزدیک آن را زیر نظر دارند. اما همانطور که زلمی نشاط، محقق مرکز آسیایی ساسکس، اشاره می‌کند، «طالبان به هیچ وجه یکپارچه نیست. در حالی که برخی جناح‌ها ممکن است در همکاری با ایالات متحده سود ببینند، برخی دیگر، به ویژه آنهایی که به هیبت‌الله [آخوندزاده] نزدیک هستند، به شدت مقاومت خواهند کرد. هرگونه اقدامی برای بازپس‌گیری بگرام، این اختلافات را آشکار می‌کند و پاسخ طالبان به این بستگی دارد که کدام جناح غالب شود.» این چندپارگی داخلی تنها یک لایه از یک معادله بسیار پیچیده‌تر است. تلاش ترامپ برای بگرام نه تنها طالبان را به چالش می‌کشد، بلکه با نظم منطقه‌ای که دیگر بر واشنگتن متمرکز نیست، نیز مقابله می‌کند. واقعیت‌های میدانی از زمان اشغال افغانستان توسط ایالات متحده به طرز چشمگیری تغییر کرده است. چین قصد دارد نقش خود را در بازسازی افغانستان تثبیت کند و بازگشت ایالات متحده را که دسترسی آن به مواد معدنی ارزشمند یا منافع امنیتی گسترده‌ترش را تهدید می‌کند، تحمل نخواهد کرد. ایران مطمئناً تأسیسات ایالات متحده را به عنوان اهداف بالقوه می‌بیند و روسیه، اولین کشوری که رسماً دولت طالبان را به رسمیت شناخت، امروز ردپای گسترده‌ای در افغانستان دارد. این کشور نفت و گندم را با قیمت‌های تخفیف‌دار ارائه می‌دهد، با سرویس‌های امنیتی خود در برنامه‌های مبارزه با تروریسم همکاری می‌کند و فرمت مسکو با حضور ۱۱ کشور را برای رسیدگی به مسائل افغانستان ترویج می‌دهد. نه پکن و نه مسکو بعید است از حضور نظامی مجدد آمریکا که می‌تواند تعادل شکننده‌ای را که آنها به دنبال حفظ آن هستند، بی‌ثبات کند، حمایت‌کنند.

FOREIGN AFFAIRS

ایالات متحده باید نسبت به تغییرات در حال وقوع در خاورمیانه بیدار شود. چارچوب پیشنهادی اخیر به خودی خود، روابط‌ازهم گسیخته بین اسرائیل و منطقه وسیع‌تر را ترمیم نخواهد کرد. اگر واشنگتن از مهار اسرائیل خودداری کند و به دنبال یک پاسخ سیاسی عادلانه برای مسئله فلسطین نباشد، خطر تضعیف روابط با شرکای کلیدی منطقه‌ای و از دست دادن نفوذ بر نظم منطقه‌ای در حال ظهور را به همراه خواهد داشت

کشورهای خاورمیانه به‌طور فزاینده‌ای اسرائیل را به عنوان تهدید مشترک جدید خود می‌بینند. جنگ اسرائیل در غزه، سیاست‌های نظامی توسعه‌طلبانه اسرائیل و موضع تجدیدنظرطلبانه‌اش دربرابر نظم منطقه، خاورمیانه را به شیوه‌هایی که کمتر کسی پیش‌بینی می‌کرد، تغییر شکل می‌دهد. حمله ماه سپتامبر اسرائیل به رهبران سیاسی حماس در قطر - هفتمین کشوری که از حملات ۷ اکتبر ۲۰۲۳، علاوه بر سرزمین‌های فلسطینی، مورد حمله اسرائیل قرار گرفته است - کشورهای خلیج فارس را متزلزل کرده و اعتبار چتر امنیتی - ایالات متحده را زیر سوال برده است. در دو سال گذشته، مقامات اسرائیل از تضعیف رهبری حزب‌الله در لبنان، حملات مکرر خود به اهدافی در یمن و حمله به ایران استقبال کرده‌اند. اما این اقدامات به جای تثبیت قدرت اسرائیل یا بهبود روابطش با کشورهای عربی که مدت‌هاست نسبت به ایران و نیروهای نیابتی آن محتاط بوده‌اند، نتیجه معکوس داشته است. کشورهای که زمانی اسرائیل را به عنوان یک شریک بالقوه می‌دانستند، از جمله پادشاهی‌های خلیج فارس، اکنون اسرائیل را به عنوان یک بازیگر خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی می‌بینند. این هفته، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، یک «طرح صلح» جدید ۲۰ ماده‌ای را اعلام کردند و این چارچوب را به عنوان یک پیشرفت بزرگ و راهی برای بازگشت ثبات به منطقه جشن گرفتند. اما تا زمانی که اسرائیل به رفتار تهاجمی خود ادامه دهد و خواسته‌ها و نگرانی‌های مشروع فلسطینیان را نادیده بگیرد، چشم‌انداز این طرح هم مبهم است. اگر چه بسیاری از رهبران منطقه از این اعلامیه استقبال کرده‌اند، اما بعید به نظر می‌رسد که این طرح بتواند خسارات دو سال جنگ را جبران کند. پیش از حملات اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل با حمایت قوی آمریکا امیدوار بود که منطقه را به نفع خود بازسازی کند و خود را به عنوان شریکی برای دولت‌های عربی معرفی کند و در عین حال رقبای به‌ویژه ایران را کنار بگذارد. اکنون، اسرائیل فقط خود را منزوی کرده، کشورهای عربی را نسبت به تحمل شرکای سابق را به دشمنانی محتاط تبدیل کرده است.

بسیاری از کشورهای منطقه با متنوع‌سازی مشارکت‌های امنیتی خود، سرمایه‌گذاری بر استقلال خود و دور شدن از عادی‌سازی روابط با اسرائیل، به تجاوز اسرائیل پاسخ می‌دهند. انبوهی از پروژه‌هایی که به دنبال نزدیک‌تر کردن اسرائیل به کشورهای عربی بودند - عمدتاً با کمک ایالات متحده، و با حمایت هند و اروپا - احتمالاً به حاشیه رانده شده‌اند. این خبر بدی نه تنها برای اسرائیل، بلکه برای ایالات متحده نیز هست. حمایت بی‌دریغ آمریکا از اسرائیل، جایگاه واشنگتن در منطقه را تضعیف می‌کند. در حالی که زمانی تهدید ایران می‌توانست کشورهای منطقه را به نزدیکی به خط آمریکا تشویق کند، اکنون شبح یک اسرائیل خشمگین آنها را از ایالات متحده دور می‌کند. ایالات متحده باید نسبت به تغییرات در حال وقوع در خاورمیانه بیدار شود. چارچوب پیشنهادی اخیر به خودی خود، روابط‌ازهم گسیخته بین اسرائیل و منطقه وسیع‌تر را ترمیم نخواهد کرد. اگر واشنگتن از مهار اسرائیل خودداری کند و به دنبال یک پاسخ سیاسی عادلانه برای مسئله فلسطین نباشد، خطر تضعیف روابط با شرکای کلیدی منطقه‌ای و از دست دادن نفوذ بر نظم منطقه‌ای در حال ظهور را به همراه خواهد داشت.

خاورمیانه‌ای که

چرا واشنگتن باید هزینه‌هایی که اسرائیل

منطقه را تغییر شکل داده و نقش منطقه‌ای اسرائیل را محدود کنند. توافق‌نامه‌های ابراهیم، توافق‌نامه‌های عادی‌سازی که در سال ۲۰۲۰ با کمک ایالات متحده بین اسرائیل و تعداد انگشت‌شماری از کشورهای عربی مذاکره شد، از دل این بستر بیرون آمد و هدف اصلی آن مهار ایران و مصون نگه داشتن رژیم‌ها از هرگونه تحول داخلی و منطقه‌ای احتمالی بود.

با این حال، امروزه منطق عادی‌سازی روابط با اسرائیل در حال فروپاشی است. دکترین جدید دفاع رو به جلوی اسرائیل، که نقض حاکمیت سایر کشورها را به دلخواه خود الزامی می‌کند، تقریباً باعث شده که همه کشورهای منطقه احساس ناامنی کنند. جنگ ویرانگر در غزه، گسترش شهرک‌های اسرائیلی در کرانه باختری (که اغلب با لفاظی‌های مذهبی توجیه می‌شود)، رویکرد سازش‌ناپذیر اسرائیل در لبنان و حملات مکرر آن به سوریه و تجاوز به خاک سوریه، حفظ روابط رسمی با اسرائیل را به یک ریسک سیاسی و استراتژیک برای دولت‌های عربی تبدیل کرده است. در واقع، اقدامات اسرائیل چنان خشمی را در سراسر جهان عرب برانگیخته است که هرگونه همسویی آشکار با اسرائیل به تهدیدی مستقیم برای مشروعیت و امنیت رژیم‌ها تبدیل شده است. بر اساس تحلیل نظرسنجی‌های اخیر گروه تحقیقاتی «بارومتر عرب»، حمایت عمومی از عادی‌سازی روابط با اسرائیل در سراسر منطقه همچنان بسیار پایین است و هیچ کشوری از ۱۳ درصد حمایت فراتر نرفته و مراکش پس از حملات ۷ اکتبر، از ۳۱ درصد در سال ۲۰۲۲ به تنها ۱۳ درصد در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است.

عربستان سعودی که زمانی تحت فشار شدید آمریکا برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل بود، اکنون نه تنها به دلیل خطرات داخلی، بلکه به دلیل تردید در مورد قابل اعتماد بودن اسرائیل به عنوان یک شریک استراتژیک، با توجه به طیف وسیعی از اقدامات تهاجمی اسرائیل در سال‌های اخیر، مردد است. امارات متحده عربی، که زمانی نزدیک‌ترین متحد اسرائیل در خلیج فارس بود، به دلیل دفاع از توافق‌نامه‌های ابراهیم، حتی در حالی که رهبران اسرائیل آشکارا در مورد تخلیه جمعیت غزه و الحاق احتمالی کرانه باختری بحث می‌کنند، هزینه‌های حیثیتی را در میان مردم کشورهای عربی و مسلمان پرداخت کرده است. پس از حمله اسرائیل به مذاکره‌کنندگان حماس در دوحه، قطر خود را به عنوان منتقد اصلی عرب سیاست اسرائیل در غزه معرفی کرده است. کویت و عمان همچنان از هرگونه ارتباط با اسرائیل که می‌تواند مشروعیت داخلی دولت‌هایشان را تضعیف کند، مردمشان را به مخالفت برانگیزد یا استراتژی‌های متعادل‌کننده منطقه‌ای دقیق آنها را پیچیده کند، دوری می‌کنند و محتاط هستند. اسرائیل که زمانی توسط برخی از سیاست‌گذاران خلیج فارس و ایالات متحده به عنوان ستون بالقوه امنیت خلیج فارس تصور می‌شد، اکنون به عنوان یک عامل بازدارنده و تهدیدی بی‌ثبات‌کننده دیده می‌شود.

تغییر موضع ترکیه نیز به همان اندازه قابل توجه است. آنکارا

عدم رسیدگی به مسئله فلسطین و اجازه دادن به اسرائیل برای رفتار تهاجمی و بدون مجازات، موج جدیدی از رادیکالیسم را دامن خواهد زد که منافع ایالات متحده، ثبات منطقه‌ای و امنیت جهانی را تهدید خواهد کرد.

▼ چگونه دوستان خود را از دست بدهیم

برای بیش از دو دهه، اسرائیل توانسته بود با تعدادی از کشورهای عربی اهداف مشترکی داشته باشد. مصر اولین کشور عربی بود که در نتیجه توافق کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ روابط خود را با اسرائیل عادی‌سازی کرد. صلح بین دو کشور تقریباً چهار دهه است که برقرار است، اگر چه ارتباطات و تبادلات قابل توجه در سطح عمیق‌تر اجتماعی محقق نشده است. تا همین اواخر، مصر، ترکیه را رقیب اصلی خود در شرق مدیترانه می‌دانست. روابط بین دو کشور در سال ۲۰۱۳ پس از سرنگونی محمد مرسی، اولین رئیس‌جمهور اسلام‌گرای منتخب مصر، به شدت کاهش یافت. ترکیه به شدت از او حمایت کرد و با کودتایی که عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر را به قدرت رساند، مخالفت کرد. در نتیجه، مصر تحت ریاست‌جمهوری عبدالفتاح السیسی، قراردادهای دوجانبه با اسرائیل منعقد کرد و با اسرائیل در چارچوب انجمن گاز شرق مدیترانه، یک سازمان منطقه‌ای که توسعه انرژی را برای تشویق اکتشاف مشترک ذخایر گاز فراساحلی هماهنگ می‌کند، همکاری کرد. این اقدامات همچنین هدف ضمنی مقابله با ادعاهای ترکیه در مدیترانه را داشت. فراتر از همکاری در حوزه انرژی، مصر هماهنگی امنیتی خود با اسرائیل در صحرای سینا را نیز تعمیق بخشیده و به اسرائیل اجازه حملات هوایی علیه گروه‌های شبه‌نظامی در آنجا را داده و به مدیریت مرز غزه کمک کرده است.

همه این‌ها پس از حملات ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تغییر کرد. رفتارهای نظامی اسرائیل، قاهره را مجبور به اتخاذ موضع متفاوتی کرده است. در ماه سپتامبر، السیسی اسرائیل را «دشمن» نامید، که این خود یک تغییر لفظی قابل توجه در ادبیات محتاطانه دولتمردان مصری نسبت به اسرائیل بود. او همچنین گام نمادینی در کاهش همکاری امنیتی با اسرائیل برداشت. مصر و رقیب سابقش ترکیه، یک رزمایش دریایی مشترک در شرق مدیترانه انجام دادند که هدف آن تعمیق همکاری دفاعی آنها بود.

قبل از جنگ فعلی، برخی از کشورهای حاشیه خلیج فارس به‌طور آزمایشی با اسرائیل همسو شدند زیرا ایران را تهدید اصلی برای امنیت خود می‌دانستند. اقدامات ایران در منطقه، از جمله حمایت از گروه‌های مسلح در عراق، لبنان، سوریه و یمن و برنامه هسته‌ای آن، همکاری بین پادشاهی‌های خلیج فارس و اسرائیل را به انتخابی مناسب تبدیل کرد. ظهور اسلام سیاسی و قیام‌های عربی سال ۲۰۱۱ این همسویی را تقویت کرد، زیرا حاکمان خلیج فارس و اسرائیل به‌طور یکسان از این می‌ترسیدند که این جنبش‌ها بتوانند رژیم‌های منطقه را سرنگون کنند،

